

Journal of Heroic Literature

Print ISSN: 2783-0675 Online ISSN: 2783-0683

<https://heroic.lu.ac.ir>

Vol. 3, No. 1, Issue: 4, Spring & Summer 2025

A Study of Esfandiyar's Defense Mechanisms in His Battle with Rustam

Zolfaghar AlamiMehmandoosti¹

Nasim Davoodippanah²

1- Professor of Persian language and literature, Al-Zahra University; (Corresponding Author)

zalami@alzahra.ac.ir

2- PhD student in Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaie University

Article Info

Abstract

Article Type:

Original Article

Received: 2025/03/01

Revised: 2025/03/17

Accepted: 2025/04/23

Published: 2025/07/23

Keyword:

The battle of Rustam and Esfandiyar, Psychological defense mechanism, Psychoanalytic criticism.

Human psyche employs certain tools in order to reduce tension and defend itself; this equipment is called defense mechanism. These mechanisms work subconsciously; therefore, they prevent the individuals from knowing themselves. Investigating the defense mechanisms in addition to getting to the truth about internal demands provides one with the opportunity to recognize the reasons behind certain regular behaviors. Esfandiyar is one of the two main characters in the battle facing Rustam, one of the main heroes of the *Shahnameh* and the hero of "the pure religion". Ferdowsi has provided the opportunity to analyze different layers of this hero's character by recounting details and direct speech report attributed to him. In the current study, it has been attempted to use Freud's psychoanalytic theories regarding defense mechanisms so as to reveal the truth about his deeds, behaviors, and conducts. These revelations will result in showing how Esfandiyar uses these defense mechanisms in order to resolve his internal and external conflicts.

Cite this article: Allamimehmandoosti,Z. and Davooippanah,N. (2025). A Study of Esfandiyar's Defense Mechanisms in His Battle with Rustam. *Journal of Heroic Literature*, 3(1), 37-56.
doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2025.3.4.03>

© The Author(s)

Publisher: Lorestan University



ادبیات پهلوانی، نشریه علمی دانشگاه لرستان

شاپا چاپی: ۲۷۸۳-۰۶۷۵ / شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۰۶۸۳

<https://heroic.lu.ac.ir>

سال سوم، شماره اول، پیاپی چهارم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

صفحات ۳۷ - ۵۶

بررسی مکانیسم‌های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم

ذوالفقار علامی مهمان‌دوستی^۱ نسیم داودی‌پناه^۲

۱- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء، zalami@alzahra.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)، davoodipناه@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۱	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱	
کلیدواژه‌ها:	
رزم رستم و اسفندیار، مکانیسم‌های دفاعی روان، نقد روان کاوانه.	روان آدمی ابزارهایی را برای کاهش اضطراب و دفاع از خود در اختیار دارد که به آن مکانیسم‌های دفاعی گفته می‌شود. عملکرد این سازوکارها به‌طور ناخودآگاه انجام می‌گیرد و باعث می‌شود فرد از شناخت حقیقی خود باز بماند. بررسی مکانیسم‌های دفاعی روان، علاوه بر شناخت حقیقت خواست‌های درون، این فرصت را فراهم می‌آورد که دلایل و سرچشمه برخی رفتارها و گفتارهای به ظاهر عادی، آشکار گردد. اسفندیار یکی از دو شخصیت اصلی داستان نبرد رستم و اسفندیار و یکی از یلان نامدار شاهنامه و پهلوان دین بهی است. فردوسی با ذکر جزئیات وقایع زندگی این پهلوان و نقل مستقیم گفتارهای او، امکان بررسی لایه‌های زیرین شخصیت وی را فراهم ساخته است. در مقاله پیش رو تلاش شده تا با بهره‌مندی از نظریات روان کاوانه فریود درباره مکانیسم‌های دفاعی روان، حقیقت رفتارها و گفتارهای اسفندیار در رزم با رستم، آشکار و دلایل عملکرد و نحوه رفتار و برخورد او با جهان پهلوان رستم روشن شود و درنهایت مشخص گردد که تمامی رفتارهای اسفندیار، دلیل‌مند بوده و بر اثر به کارگیری مکانیسم‌هایی همچون جبران، گریز و توجیه، بروز یافته‌اند. در حقیقت اسفندیار نزار بین خود و خواسته‌هایش و دنیای بیرون را از طریق سازوکارهای دفاعی روان کنترل و هدایت کرده است.

استاد: علامی مهمان‌دوستی، ذوالفقار و داودی پناه، نسیم. (۱۴۰۴). بررسی مکانیسم‌های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم. / ادبیات پهلوانی. 3(1), 37-56.

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2025.3.4.03>

ناشر: دانشگاه لرستان

© The Author(s).



۱. مقدمه

رزم‌نامه رستم و اسفندیار، بحق داستان داستان‌های شاهنامه شناخته شده است. درهم‌تنیدگی سرنوشت این دو پهلوان و گره خوردن پایان کار رستم، نامدارترین پهلوان شاهنامه، به سرنوشت اسفندیار، مخاطب نکته‌سنج را وامی‌دارد تا به بررسی شخصیت اسفندیار و شناخت لایه‌های زیرین روان او بپردازد. برای نیل به این هدف، یکی از راه‌های کار آمد، تحلیل روان‌کاوانه شخصیت او است.

از جمله مباحثی که فروید در نظریه شخصیت مطرح کرده، بحث مکانیسم‌های دفاعی روان (Defense Mechanisms) است که پیوند استواری با موضوعات ناکامی و اضطراب دارد. ولی این به آن معنا نیست که این سازوکارها فقط مخصوص کسانی است که دچار اختلالات روانی و نابه‌هنجاریند، بلکه افراد سالم نیز برای حفظ یک پارچگی خود در مقابل حقایق ناگزیری مانند خواست و آرزوهای‌شان به‌طور ناهوشیارانه از آنها استفاده می‌کنند و البته تنها می‌توان این مکانیسم‌ها را به‌طور غیرمستقیم، در رفتار دیگران مشاهده و استنباط کرد. درواقع فرد از اعمال چنین سازوکارهایی آگاه نیست و نسبت به رویدادهای بیرونی و خواست‌های درونیش، ناهوشیارانه انواع مکانیسم‌های دفاعی روان را فعال می‌سازد. فرد با به کارگیری مکانیسم‌های دفاعی، مسائل و مشکلات خود را حل نمی‌کند؛ بلکه صرفاً به تحریف آنها و درواقع به تحریف واقعیت می‌پردازد؛ اما باید در نظر داشت، چنانکه اشاره شد، هیچ یک به‌طور آگاهانه انجام نمی‌گیرد.

روان‌شناسان براین باورند که «روان‌کاوی در پی آن است که انسان از کشمکش‌های درونی خویش، تا آنجا که ممکن است، رها شود و به واقعیت‌های درونی خویش بصیرت پیدا کند و بر خود فائق آید و خود را فتح کند. ولی می‌دانیم که انسان نمی‌تواند و یا شاید هم مقدور نیست که از همه این کشمکش‌ها و خردگریزی‌ها آزاد شود؛ زیرا انسان باید انسان بماند. موجودی اجتماعی و خردپذیر که خردگریزی را نیز در درون دارد و با آنها در آرامش و آشتی است» (صنعتی، ۱۳۸۲: ۳۰).

اسفندیار دارای خواست‌ها، آرزوها، کشمکش‌های درونی و ناکامی‌هاست و از آنجایی که در ماجرای نبرد با رستم، رفتار، گفتار و اندیشه‌های خاصی از خود بروز می‌دهد و سرانجامش با مرگی تلخ و تراژیک همراه است، ذهن کاوش‌گر را بر آن می‌دارد، با بررسی مکانیسم‌های دفاعی اعمال شده روان او، به لایه‌های زیرین شخصیت این پهلوان پی ببرد و دلایل گفتارها و رفتارهای وی را دریابد.

برای بررسی پرسش‌ها و فرضیه‌های طرح شده، پس از ذکر برخی نظریات روان‌کاوانه فروید، خلاصه داستان رستم و اسفندیار از شاهنامه آورده شده و سپس با استناد به مکانیسم‌های دفاعی روان و با آوردن شاهد مثال‌های دقیق و کامل از داستان، انواع سازوکارهای دفاعی مانند جبران، جابجاسازی، گریز و عکس‌العمل‌سازی که روان اسفندیار به‌طور ناهوشیار در موقعیت‌های مختلف از آنها بهره گرفته، شرح داده شده است. ناگفته نماند که از میان مکانیسم‌های دفاعی، تنها به مواردی که روان اسفندیار به کار گرفته، اشاره شده است و به سازوکارهای دیگر از قبیل برابرسازی، نمادسازی، بازگشت و... که کاربرد نداشته، پرداخته نشده است. از آنجایی که نقد روان‌کاوانه منوط به بررسی تمامی گفتارهاست، ناچار شواهد شعری تقریباً به‌طور کامل ذکر شده است تا خواننده از راه دقت در گفتگوها و عمیق شدن در چگونگی ایراد سخن، بتواند به درکی درست از رفتارهای اسفندیار در برخورد با رستم نائل آید.

از میان بررسی‌هایی که درباره این داستان صورت گرفته، می‌توان به پژوهش‌هایی همچون پایان‌نامه «تحلیل روان‌شناسانه چند شخصیت در بخش اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی» از علی بهرامی‌کیا،

«تحلیل شخصیت گشتاسب و اسفندیار در شاهنامه با رویکرد روان‌شناسی» نوشته قاسم کرمی شاهپوندی و مقاله «تحلیل کهن‌الگویی داستان رستم و اسفندیار» نوشته سید مجتبی میرمیران و انوش مرادی و «رویکردی روان‌شناسانه به سفر سه قهرمان اساطیری هرکول، رستم و اسفندیار»، نوشته کبری بهمنی و آزاده نیرومند اشاره کرد. هر چند تا امروز بسیاری از شخصیت‌های شاهنامه همچون زال، فرنگیس، سیاوش و داستان رستم و سهراب مورد بررسی روان‌کاوانه قرار گرفته‌اند، اما تا کنون مکانیسم‌های دفاعی روان اسفندیار در نبرد با رستم، به‌طور ویژه و مستقل مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفته است.

در این مقاله سعی شده به پرسش‌های تأمل‌برانگیزی همچون اطمینان از عدم وجود عقده ادیپ در روان اسفندیار، دلیل تفاوت احساس و رفتار اسفندیار نسبت به پدرش در حضور و غیاب وی، همچنین علت اصرار اسفندیار به بستن دست رستم و یا جنگ با او، به رغم مخالفت‌های برادرش پشوتن و مادرش کتایون، از دیدگاه روان‌کاوی پاسخ داده شود و برای پرسش‌های مطرح شده نیز، فرضیه‌هایی مانند عدم وجود عقده ادیپ در ضمیر ناخودآگاه اسفندیار و یا به کارگیری مکانیسم‌های دفاعی روان همچون جبران، توجیه و گریز، در نظر گرفته شده است.

هدف مقاله حاضر، تأمل و تعمق در حالات، گفتار و رفتارهای اسفندیار و جستجو در روان این پهلوان در ایجاد و یا مواجهه با رویدادهای داستان است تا از این راه بتوان به درکی ژرف و موشکافانه از افکار و عملکردهای وی در جنگی چنین سرنوشت‌ساز، نائل آمد.

۲. مبانی نظری

فروید علاوه بر اینکه بنیان‌گذار روان‌کاوی است، پایه‌گذار مطالعات نقد ادبی و هنری با رویکرد روان‌شناختی نیز به شمار می‌آید؛ زیرا تا پیش از او و کشف ضمیر ناخودآگاه، مطالعات و نقد ادبی بر اساس ضمیر خودآگاه و نیت نویسنده استوار بود.

از شناخته‌ترین تحلیل‌های فروید درباره ساختار ذهن و روان بشر، الگوی نهاد، من و فرامن است. «الگوی نهاد، بخش لذت‌جوی بشر است که معمولاً به نیازهای جسم مربوط می‌شود. دنیایی نامعقول که قوانین را قبول ندارد و تابع غرایز است. نهاد هیچ نوع ارزشی را نمی‌پذیرد و گاه حیاتی نامنظم دارد و سرچشمه تمایلات بشر است. کار نهاد تنها سیراب کردن غرایز لذت‌جویانه است، بدون هیچ‌گونه توجه به قراردادهای اجتماعی و قانونی» (کریمی، ۱۳۸۷: ۶۹). به‌طور کلی نهاد ترکیبی از غرایز، تمایلات و خواهش‌های جسمانی و اصرارش بر ارضای بی‌قیدوشرط آن است. «الگوی من، بخش عقلانی ذهن است که لذت‌ها را کنترل می‌کند. بخش واقع‌گرای آدمی که نیت‌ها را بر اساس واقعیت‌ها ارزیابی می‌کند. من، عامل منطقی حاکم بر روان است و نماینده عقل و مصلحت‌اندیشی است. من از اصل واقعیت فرمان می‌گیرد و واسطه بین دنیای درون و بیرون محسوب می‌شود.» (شارف، ۱۳۸۱: ۵۹). من با مقاومت در برابر اصل لذت یا به تأخیر انداختنش، شخص را با واقعیت‌های پیرامون او تطبیق می‌دهد. «الگوی فرامن، عامل نظم‌دهنده بخشی از وجود بشر است که گرایش‌های لذت‌طلبانه آدمی را از قبیل شهوات جنسی، غریزه و اشتیاق‌های نهاد را سرکوب می‌کند. بخشی است که به بایدها و نبایدها و ارزش‌ها بها می‌دهد و بر اثر تربیت، قوانین اجتماعی و آموخته‌های اخلاقی و مذهبی شکل می‌گیرد» (ساعت‌چی، ۱۳۷۹: ۹). درواقع فرامن بخش اخلاقی و اجتماعی شخص است و بیشتر نشان‌دهنده شخصیت آرمانی فرد هست تا شخصیت واقعی او. در دیدگاه فروید ناآگاهی یا فرامن احاطه کاملی

بر خودآگاهی انسان دارد. چنانکه گویی بخش خودآگاه زیر مجموعه ناخودآگاه است. وی معتقد است وقتی کسی اشتباهی می‌کند، درواقع ضمیر ناخودآگاه اوست که غلبه یافته است. چراکه شخص می‌خواهد آن قسمت را نادیده بگیرد، اما بی‌اراده، عمل صورت می‌پذیرد. درنتیجه، رشد شخصیت جبری است. درواقع فرد گمان می‌کند به‌طور آگاه، رفتارها و گفتارهایش را تحت کنترل دارد، حال آنکه انتخاب آگاهانه رفتارها از دیدگاه روان‌کاوانه اعتبار چندانی ندارد. «تمام رفتارهای انسان به‌وسیله نیروهایی که در درون او قرار دارند، تعیین می‌شود. بنابراین رفتارهای انسان دارای معنی هست» (شفیع‌آبادی و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۸). این رفتارهای معنی‌دار، ماهیت انسان را تشکیل می‌دهند و شخصیت فرد را متمایز می‌کنند و همین تعارض‌های درونی است که شخصیت‌ساز می‌شود. «فروید معتقد بود هرکسی زیرزمین تاریکی از تعارض است که در آن همواره مبارزه با شدت ادامه دارد. انسان‌ها با اصطلاحات بدبینانه توصیف شده‌اند که به کشمکش با نیروهای درونی محکوم هستند. کشمکشی که تقریباً همیشه به شکست می‌انجامد» (شولتز، ۱۳۸۶: ۷۶).

از بارزترین عملکردهای روان که منجر به بروز رفتارهای آدمی می‌شود، مکانیسم‌های دفاعی روان است. گونه‌ای از سازوکارهای روانی که به‌طور ناخوشیاری عمل می‌کند و موجب پدیدار شدن اعمال بیرونی فرد می‌شود. «مکانیسم‌های دفاعی خود واقعیت را در سطح ناخوشیاری انکار یا تحریف می‌کند. استفاده آگاهانه از مکانیسم‌های دفاعی می‌تواند در کاهش فشارهای روانی ارزشمند باشد، ولی استفاده زیاد، آسیب‌زا خواهد بود و باعث می‌شود شخص از مواجه شدن با واقعیت طفره رود» (شارف، ۱۳۸۱: ۶۰). بررسی مکانیسم‌های دفاعی روان در بروز رفتارها، از اهمیت بسیاری برخوردار است. «اگر احتیاجات و امیال بشری به سهولت ارضاء می‌شد، زندگی آسان می‌نمود، اما مشکلات و موانع گوناگون، آداب و سنن، عرف و قوانین اجتماعی مدون، از ارضاء بسیاری از احتیاجات انسانی جلوگیری می‌کند و ناکامی به بار می‌آورد. برطرف کردن برخی از این موانع، آسان و مواجهه با بعضی از آنها مشکل است و منازعه روانی ایجاد می‌کند. این دست از تنش‌ها تا برقراری مجدد تعادل، تسکین نمی‌یابد. چنین کیفیت و حالت روانی، واکنش‌های دفاعی شخصیت را برمی‌انگیزد و مکانیسم‌های دفاعی روان، وارد کارزار می‌شوند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۲۷).

ممکن است گمان شود استفاده از مکانیسم‌های دفاعی، مختص ذهن‌های بیمار و روان‌های ناسالم است. حال آنکه فقط استفاده افراطی و مخرب‌گونه از مکانیسم‌ها نشان از روان ناسالم دارد. «همه انسان‌ها از مکانیسم‌های دفاعی استفاده می‌کنند؛ زیرا وجود آنها برای ناچیز جلوه دادن شکست‌ها و حمایت در مقابل نگرانی‌ها و احساس ارزش و کفایت، ضروری است و به این جهت آنها را واکنش‌های سازشی عادی می‌نامیم» (همان: ۲۸).

تأمل در رفتارها و مشاهده ردپای سازوکارهای دفاعی روان در پس آنها، امکان دستیابی به شناخت عمیق‌تر اشخاص را میسر می‌سازد. ادبیات عرصه‌ای است که همواره شخصیت‌هایی را از متن زندگی و جامعه برکشیده و با هنرمندی، باز می‌نماید و از این میان، می‌توان به نوع ادبی حماسه اشاره کرد که سرشار از کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌هاست. «حماسه نوعی اشعار وصفی است که مبتنی بر اعمال پهلوانان و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی و فردی باشد، به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد» (صفا، ۱۳۵۲: ۳). تقابل پهلوانان، رفتارهای گوناگونی که ناشی از شخصیت آنهاست و رخدادهای حماسی، همگی زمینه‌های مناسبی را برای تحقیق و تحلیل کنش‌ها و واکنش‌ها فراهم می‌آورد. درنتیجه می‌توان سائق‌های مختلف ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌های داستانی را در این بستر مشاهده کرد. «ضمیر ناخودآگاه، نظام فرعی

پویایی است که سائق‌های غریزی را در برمی‌گیرد. این سائق‌ها در پی راه یافتن به ضمیر آگاه و فعال شدند، اما صرفاً در لفافه و به اصطلاح در اشکال مصالحه‌آمیز موفق به انجام این کار می‌شوند. این سائق‌ها در چهارچوب رفتار متمدنانه و به‌هنگار جای نمی‌گیرند. این امیال سخت می‌کوشند تا هرچه زودتر تخلیه شوند. در روان‌کاوی، اصطلاحاً گفته می‌شود که فرایند نخستین این امیال را انتظام می‌دهد؛ یعنی ذهن به گونه‌ای عمل می‌کند که انرژی فرد به روال خاصی آزادانه جریان یابد. عملکرد فرایند نخستین نه فقط در زندگی روزمره، بلکه همچنین در آثار ادبی و هنری نیز مشهود است» (کان دی ویس و همکاران، ۱۳۸۳: ۹۹).

۳. بحث و بررسی

شاهنامه، به‌عنوان حماسه ملی ایران، از جمله آثاری است که مملو از شخصیت‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی است. خالق این شاهکار با گزارش رفتار شخصیت‌های داستانی، فرصت بررسی را فراهم ساخته تا لایه‌های زیرین شخصیت آنها آشکار گردد و دلیل رفتارها و عملکردهای گاه متناقضشان درک شود.

داستان رستم و اسفندیار یکی از داستان‌های تأمل‌برانگیز شاهنامه است. سرانجام ناگوار اسفندیار باعث می‌شود، ذهن خواننده در پی چرایی ماجرا برآید و رفتارها و گفتارهای این شخصیت را به‌طور دقیق‌تری تحلیل کند. برخی پژوهشگران، اسفندیار را از خرد خویشتن‌بین و عاقبت‌اندیش بی‌نصیب و او را جوانی خام و بی‌خرد می‌دانند؛ اما در عوض، وی را دارای جوهری برتر و آن سوی معیارهای خردی تنگ‌مایه و معمول که در واقعیت زندگی روزانه صادق است، تلقی می‌کنند. به باور آنان خصلت مردی با این نهاد، یک دنده و یک جهته، سر راست و برنده است. همچنین برای جوان توانا و جویای نام، جهان و جهانیان را به فرمان داشتن طرحی دل‌فریب است. اسفندیار فرشته‌ای فارغ از امیال دنیای دون نیست، بلکه انسانی است با سرشت زمینی و آسمانی (مسکوب، ۱۳۸۶: ۴). «برخورد رستم و اسفندیار، یکی از عمیق‌ترین کشمکش‌های روحی منظومه و یکی از ژرف‌ترین کشمکش‌های روحی کلیه حماسه‌های ملی دنیا به شمار می‌آید» (نلدکه، ۱۳۲۷: ۱۱۳). در اغلب داستان‌های پهلوانی شاهنامه، کشمکش بین دو یا چند تن رخ می‌دهد و بیشتر تقابل‌ها، تقابل‌های انسان‌ها با یکدیگر است، حال آنکه در داستان رستم و اسفندیار بر خلاف لایه سطحی داستان، کشمکش بین افکار متضاد خود پهلوانان و ارزش‌هایی که بدان باورمندند، درمی‌گیرد. «کشمکش‌های درونی و بیرونی که بر فضای این داستان حاکم است، ناگزیری، بی‌گناهی قهرمانان و فرجام ناگوار هر کدام از آنها، این شاهکار ادبی را به یکی از عالی‌ترین تراژدی‌های جهانی بدل نموده است» (صناعی، ۱۳۴۸: ۱۲۰). در واقع، هر دو پهلوان با گوناگونی افکار خویش درگیر هستند نه جسم و جان دیگری، و بیش از آنکه درگیری‌های بیرونی داشته باشند، با رد و قبول خواسته‌های درونی‌شان مواجه هستند. «کشمکش مقابله دو نیرو یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را می‌ریزد. شخصیت اصلی یا شخصیت مرکزی، با نیروهایی که علیه او برخاسته‌اند و با او سر مخالفت دارند به نزاع و مجادله می‌پردازد. این نیروها ممکن است اشخاص دیگر یا اجسام و موانع یا قراردادهای اجتماعی یا خوی و خصلت خاص خود شخصیت اصلی داستان باشد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۷۷).

از ویژگی‌های برجسته این داستان، نقل قول‌های مستقیم شخصیت‌هاست. چه، تنها در این صورت است که می‌توان به ظرایف اندیشه آنان پی برد. «در حماسه رستم و اسفندیار ممکن است گاه چنین تصور کنیم که رجزخوانی‌های دو قهرمان، مازاد بر حماسه بوده است و می‌توان به راحتی آن را حذف کرد؛ اما وقتی نیک تأمل می‌کنیم، متوجه می‌شویم رجزخوانی پهلوانان این حماسه، در واقع روایتی است که کنش داستان را پیش

می برد و فردوسی از این طریق، ما را با جزئی ترین خصوصیات شخصیت پهلوانان آشنا می کند. وقتی شخصیت ها صرفاً توصیف می شوند، خواننده تا حدود زیادی ناخودآگاهانه رنگی تصنعی در داستان می بیند و شخصیت ها برایش بی جان می شوند. مزیت نشان دادن شخصیت از راه نقل قول مستقیم این است که خواننده خود به ارزیابی شخصیت می پردازد و ناچار نیست ارزیابی شخصیت از دید راوی را بپذیرد» (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۳۵).

تأمل در پیرنگ سنجیده داستان و دقت در رابطه علی و معلولی بین رخدادهای آن، از یک سو قدرت داستان پردازی فردوسی و از سوی دیگر منطق حاکم بر ذهن و انسجام فکری او را آشکارا نشان می دهد. همچنین کشمکش های روانی این دو پهلوان هم با یکدیگر و هم با خود با چیره دستی تمام نموده شده است. در داستان رستم و اسفندیار درگیری، ناشی از تضاد میان وظیفه فرمانبرداری و اعتقاد به دفاع از نظام حاکم از سوی اسفندیار و لزوم حفظ حیثیت پهلوانی و آزادی فردی از سوی رستم در برابر هم قرار می گیرد. رستم که نسبت به ایران و ایرانیان بسیار وفادار و فداکار است نمی خواهد آزادی فردی خود را قربانی و به هر قیمتی خود را کوچک کند و خوارداشت و اهانت را از سوی هر مقامی که باشد، برتابد و استقلال فردی خود را از دست بدهد. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۱۴۷).

ندیده است کس بند بر پای من نه بگرفت شیر ژیان جای من
در اینجا برای بررسی دقیق مکانیسم های به کار گرفته شده از سوی اسفندیار و درک شخصیت او، گزارش کوتاهی از داستان آورده می شود:

۳-۱. خلاصه داستان

اسفندیار به درخواست پدر و وعده پادشاهی او برای نجات خواهران و آزادی ایران به جنگ ارجاسب می رود و کامیاب بازمی گردد؛ اما پادشاه در وفا به عهد خود درنگ می کند؛ او اسفندیار را رونه هفت خان می کند و چون وی از نبرد با دشمنان پیروز بازمی گردد، همچنان او را بی تاج و تخت می گذارد. اسفندیار با مادرش از بدعهدی پدرش سخن می گوید، مادر با نگرانی او را پند می دهد و به آرامش و شکیبایی فرا می خواند. از سوی دیگر، پادشاه خواب گزاران را برای دیدن طالع پسر فرامی خواند و آن ها مرگی زود هنگام به دست رستم را برای اسفندیار پیش گویی می کنند که از آن گریزی نیست. پدر تاج بخشی به اسفندیار را در گرو دست بسته آوردن رستم به دربار قرار می دهد و اسفندیار راهی سیستان می شود. اسفندیار چون به کناره هیرمند می رسد و مستقر می شود، بهمن را برای پیغام گذاری نزد رستم گسیل می دارد.

هنگامی که بهمن از ماموریت بازمی گردد و در مورد نحوه برخورد رستم و پاسخ و شکوه پهلوانی او خبر می دهد، اسفندیار برمی آشوبد و از خامی بهمن در رساندن پیامش به رستم سخن به میان می آورد و به خوارداشت وی می پردازد، سپس به استقبال رستم که به دیدار وی آمده، می رود. دو ابرپهلوان برای بار نخست در کنار رود هیرمند با یکدیگر دیدار می کنند و با گشاده رویی با هم مواجه می شوند. آنگاه رستم، اسفندیار را به ایوان خود دعوت می کند؛ اما پهلوان رویین تن، به این دلیل که از سوی پادشاه اجازه درنگ در سیستان را ندارد، از پذیرفتن دعوت رستم سرباز می زند، در عین حال رستم را به سراپرده خود دعوت می کند؛ رستم دعوت اسفندیار را می پذیرد و پس از گفتگو به ایوان خود بازمی گردد. اما اسفندیار پیمان را پاس نمی دارد و

کسی را به عنوان خرام برای فراخواندن رستم نمی‌فرستد. رستم خشمناک از بدعهدی اسفندیار، خود نزد وی می‌آید و زبان به شکوه می‌گشاید:

خرامی نیرزید مهمان تو چنین بود تا بود پیمان تو؟

اسفندیار در پاسخ، دوری راه و گرمی هوا را پیش می‌کشد و می‌گوید از بامداد پگاه برای پوزش خواهی می‌خواستم نزد تو بیایم. سپس از رستم می‌خواهد تا در سمت چپ او که مغایر با جایگاه جهان پهلوان بود، بنشیند. رستم از نشستن در جای مورد نظر اسفندیار خودداری می‌کند و می‌گوید من جایی می‌نشینم که سزاوار من باشد و سپس در سمت راست او می‌نشیند، آنگاه اسفندیار با طعنه و نیش زبان نژادگی رستم را به چالش می‌کشد و او را بدنژاد می‌خواند و به خوارداشت او می‌پردازد. رستم پاسخ درخور به او داده و از اینکه بیش از حد نرمش نشان داده و خود را در برابر وی کوچک کرده، ابراز پشیمانی می‌کند. سرانجام رستم به ایوان خود بازمی‌گردد، تا برای نبرد با اسفندیار و یا بند او آماده شود، جهان پهلوان بناگزیار جنگ را به ننگ بند ترجیح می‌دهد و به نبرد ناخواسته و تحمیلی با وی تن درمی‌دهد. جنگ تن به تن دو ابرپهلوان آغاز می‌گردد. در اثر شدت نبرد تیغ‌ها و سنان‌ها می‌شکنند، اما رویارویی آن دو تا غروب ادامه می‌یابد. با تاریک شدن هوا و پیشنهاد رستم ادامه جنگ به روز بعد موکول می‌شود و اسفندیار خود را در آستانه پیروزی می‌بیند و پیشنهاد رستم را می‌پذیرد. رستم با زخم‌های کاری اسفندیار به ایوان خود بازمی‌گردد.

زال برای درمان زخم‌های تهمتن از سیمرغ یاری می‌جوید، سیمرغ زخم‌های رستم و رخس را مداوا می‌کند و پدر و پسر را از راز سپهر آگاه ساخته، می‌گوید هر کس اسفندیار را بکشد، روزگارش تیره می‌شود. رستم، مرگ را بر ننگ ترجیح داده، هر پایان تلخی را می‌پذیرد. سیمرغ نقطه آسیب‌پذیر اسفندیار را به او می‌گوید و در یافتن و ساختن تیر گز وی را یاری می‌دهد. دیگر روز چون رستم به دشت نبرد برمی‌گردد، دیگربار در منصرف گردانیدن اسفندیار از جنگ و یا بستن دستانش ناکام می‌ماند و در پی پافشاری اسفندیار برای ادامه نبرد، جنگ را از سر می‌گیرند، در پلایان کارزار رستم تیر گز را در کمان نهاده آن را بر چشم اسفندیار می‌نشانند و او را از پای درمی‌آورد.

۲-۳. عقده ادیب

شکایت کردن اسفندیار از پدر نزد مادر، جزو نکات کلیدی و مهمی است که در آغاز داستان دیده می‌شود.

دژم گشته از خانه شهریار	که چون مست باز آمد اسفندیار
گرفته شب و روز اندر برش	کتایون قیصر که بد مادرش
یکی جام می‌خواست و بگشاد لب	چو از خواب بیدار شد تیره شب
که با من همی بد کند شهریار	چنین گفت با مادر اسفندیار

(فردوسی، ج ۵: ۲۹۳).

و پس از یادکرد فرمان‌برداری‌هایش از پدر و عدم وفای عهد او در تاج بخشی، چنین به مادر می‌گوید:

کنون چون برآرد سپهر آفتاب	سر شاه بیدار گردد ز خواب
بگویم پدر را سخن‌ها که گفت	ندارد ز من راستی‌ها نهفت
و گر هیچ تاب لندر آرد به چهر	به یزدان که بر پای دارد سپهر
که بی کام او تاج بر سر نهم	همه کشور ایرانیان را دهم

تو را بانوی شهر ایران کنم به زور و به دل جنگ شیران کنم
(فردوسی، ج ۵: ۲۹۳ و ۴).

کنار زدن پدر، تصاحب قدرت و جایگاه او و شهربانو کردن مادر، از جمله خواسته‌هایی است که می‌تواند اشاره‌ای به وجود عقده ادیپ در روان اسفندیار باشد. «خواست ناخودآگاه و ناهوشیار کودک به تملک والد ناهم‌جنس خود و در عین حال دوری از والد هم‌جنس خود است. فروید این وضعیت را عقده ادیپ (Oedipus complex) می‌نامد. در عقده ادیپ، مادر هدف عشقی پسر می‌شود. پسر از طریق خیال‌پردازی و رفتار آشکار، خواسته‌های جنسی خود را به مادر نشان می‌دهد ولی پسر در سر راه خود با مانع پدر روبه‌رو می‌شود و او را به صورت یک رقیب و تهدید می‌بیند. در نتیجه نسبت به پدرش حسود و متخاصم می‌شود» (شفیع آبادی، ۱۳۸۶: ۴۵ و ۴۶). باید توجه داشت جنس عشقی که فروید از آن سخن می‌گوید، در لایه‌های زیرین سطح ناهوشیار وجود دارد و فرد به هیچ‌عنوان در هوشیاری از آن آگاه نیست و ممکن است به شدت موضوع را تکذیب کند. این عقده سرکوب شده ناخودآگاهانه می‌تواند یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌های شکل‌دهنده روایاتی باشد که درون‌مایه اصلی آنها را تقابل گریزناپذیر پدر و پسر تشکیل می‌دهد.

اینکه اسفندیار برای شکایت از پدر، مادر را از میان اطرافیان بر می‌گزیند و آرزومند شهربانو کردن مادرش می‌شود و از هم‌داستان نبودن او با برنامه‌هایش خشمگین شده و به زنان توهین می‌کند، همگی نشانه‌هایی از وجود عقده ادیپ در ضمیر ناخودآگاه اوست. چه، کتایون همسر پادشاه ایران، خود شاهزاده قیصر روم بوده و پس از ازدواج با شاه ایران، شهربانو شده است. از این رو در نگاه نخست داشتن چنین آرزویی از سوی اسفندیار بی‌مورد می‌نماید، اما وقتی عمیق‌تر به موضوع نگاه شود، دلیل‌های پنهان آشکار می‌گردند. با این حال، نمی‌توان به طور قطع وجود چنین عقده‌ای را در روان اسفندیار اثبات کرد؛ زیرا یکی از نشانه‌های عقده ادیپ، داشتن علاقه‌های جنسی فرزند ذکور به مادر خویش است، در حالی که از گفته‌های اسفندیار، چنین خواستی ادراک نمی‌شود. در نتیجه نمی‌توان به صراحت و یقین بر وجود عقده ادیپ در روان اسفندیار، صحه گذاشت.

۳-۳. مکانیسم توجیه، دلیل تراشی و فرافکنی

در دلیل تراشی، گاه حقایق تازه‌ای مشاهده می‌شود، اما چنان روی آنها تأکید می‌کنیم که انگیزه‌های اصلی رفتار، بر ما پوشیده می‌ماند و فقط بعضی انگیزه‌هایی که قابل قبول است، انتخاب شده و چنین به نظر می‌رسد که این‌ها تنها دلایل اصلی مؤثر شخص در تحقق فلان رفتار هستند؛ در حالی که واقعیت غیر از این است و این نیروهای فکری ماست که از احساسات و عواطف ما دفاع می‌کند (احمدوند، ۱۳۶۸: ۷۸).

وقتی گشتاسب شرط آخر را برای واگذاری تاج و تخت به اسفندیار می‌گوید و خواهان دست بسته آوردن رستم به دربار می‌شود، اسفندیار در صدد منصرف کردن پدر بر می‌آید و از نیکی‌های آن پهلوان نامدار یاد می‌کند و او را شیراوژن، خداوند رخس، شیرافکن، جهان‌گیر و تاج‌بخش می‌خواند (فردوسی، ج ۵: ۳۰۳).

گفته‌های اسفندیار به پدر، یادآور توضیحات فروید درباره مکانیسم دفاعی توجیه است. او در کتاب مکانیسم‌های دفاعی راجع به توجیه می‌گوید: فرد برای عملی که انجام داده، دلایلی ارائه می‌دهد تا خود را قانع سازد که هیچ عمل بدی صورت نگرفته است و گاه پیش از انجام عملی بهانه‌هایی می‌آورد و انجام آن را برای خود الزامی دانسته، خالی از عیب می‌داند؛ بنابراین، شخص برای توجیه اعمال ناشایست و ناهموار خود،

به دنبال دلایلی می‌گردد تا از احساس اضطراب، عذاب وجدان و ناراحتی خود بکاهد. صفاتی که اسفندیار از رستم می‌شمرد، اموری است که همگان حتی کتابیون نیز از آن آگاهند، اما اسفندیار با بازگویی آنها، دست کم نزد خویش، خود را از گناه مقابله با رستم میرا می‌سازد و هنگامی که مادرش از توانایی‌های رستم سخن می‌گوید تا پسر را از درگیری با او منصرف کند، اسفندیار واکنش خاصی نشان نمی‌دهد؛ زیرا پیش از این اضطراب این عمل را با برشمردن همین حقایق نزد پدر، از بین برده و خود را توجیه کرده که من هم تمام این موارد را گفته‌ام و بی‌فایده بوده و نتیجه نداده است.

هدف اصلی اسفندیار، رسیدن به تاج و تخت است. پس هر مانعی برای او کنارزدنی است، حتی اگر آن مانع، پهلوان نامداری چون رستم باشد، اما بخش هوشیار ذهن او، از زشتی این عمل آگاه است، در نتیجه به‌طور ناخودآگاه، با برشمردن نیکی‌ها و بزرگی‌های رستم و درخواست انصراف پدر از خواسته‌اش، وسیله به دست آوردن هدفش را نزد خود موجه جلوه می‌دهد. به عبارت دیگر، اسفندیار با این سخنان، عملی که در آینده قصد انجامش را دارد، یعنی دست بسته آوردن رستم به دربار، توجیه و وجدان خود را آسوده و راضی می‌کند که گفتنی‌ها را گفته است.

«یکی دیگر از مکانیسم‌های دفاعی، فرافکنی است که با عنوان‌های دیگری، مانند برون‌راندن، برون‌فکنی، به دیگری بستن، گناه را به گردن دیگری انداختن و به دیگری نسبت دادن نیز به کار گرفته شده است. فرافکنی یکی از مکانیسم‌های متداولی است که شخص اندیشه‌ها و افکار غیرقابل پذیرش و یا تمایلات درونی و ناخودآگاه خویش، و همچنین تقصیرات و اشتباهات و بدکاری‌های خود را به دیگران نسبت می‌دهد و بدین وسیله موجبات رضایت خاطر و آرامش خود را فراهم می‌سازد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۴۳).

گشتاسب پس از شنیدن سخن‌های اسفندیار، ناچار به تحریک او از طریق دین بر می‌آید. او می‌داند اسفندیار به خاطر وجهه دینی، توان سرباززدن از فرمان او را ندارد.

هرآن کس که از راه یزدان بگشت	همان عهد او گشت چون باد دشت...
کسی کو ز عهد جهان‌دار گشت	به گرد در او نشاید گذشت
اگر تخت خواهی ز من با کلاه	ره سیستان گیر و برکش سپاه

(فردوسی، ج ۵: ۳۰۴).

در این هنگام اسفندیار با به‌کارگیری مکانیسم دفاعی فرافکنی که در نگاه نخست ممکن است نشانگر فراست وی باشد، راه رسیدن به هدف را برای خود هموار و وجدان خویش را راضی می‌سازد.

سپهد بروها پر از تاب کرد	به شاه جهان گفت زین باز گرد
تو را نیست دستان و رستم به کار	همی راه جویی به اسفندیار...
تو را باد این تخت و تاج کیان	مرا گوشه‌ای بس بود زین جهان
ولیکن تو را من یکی بنده‌ام	به فرمان و رایت سرافکنده‌ام

(همان: ۳۰۵).

اسفندیار در راه رسیدن به هدف خود، چندین و چند بار از این سازوکار استفاده می‌کند. آن جایی که در نخستین دیدارش با رستم، دعوت او را رد کرده و علاوه بر دلیل تراشی و توجیه کردن عمل خود، گناه نرفتن به سرای رستم را به گردن پدر می‌اندازد.

چنین پاسخ آوردش اسفندیار
 هرآن کس کجا چون تو باشد به نام
 نشاید گذر کردن از رأی تو
 ولیکن ز فرمان شاه جهان
 به زابل نفرمود ما را درنگ
 تو آن کن که بر یابی از روزگار
 تو را چون برم بسته نزدیک شاه
 که ای از یلان جهان یادگار
 همه شهر ایران بدو شادکام
 گذشت از بر و بوم وز جای تو
 نپیچم روان آشکار و نهان
 نه با نامداران این بوم جنگ
 بر آن رو که فرمان دهد شهریار...
 سراسر بدو باز گردد گناه
 (همان: ۳۳۳ و ۳۳۴).

صحت این فرافکنی، در ادامه داستان مشخص می‌شود. آنجا که اسفندیار در خلوت خود، به زبان می‌آورد که خواهان رفتن به سرای رستم نیست و حتی علاقه‌ای هم به آمدن رستم ندارد. به هر روی باید در نظر داشت رستم برای اسفندیار، در حکم مانع برای رسیدن به تاج و تخت است.

چو رستم برفت از لب هیرمند
 پشوتن که بد شاه را رهنمای
 چنین گفت با او پیل اسفندیار
 به ایوان رستم مرا کار نیست
 همان گر نیاید نخوانمش نیز
 پراندیشه شد نامدار بلند
 بیامد همان گه به پرده سرای
 که کاری گرفتیم دشخوار خار
 ورا نزد من نیز دیدار نیست
 گر از ما یکی را پرآید قفیز
 (همان: ۳۳۷).

و باز دوباره پس از شنیدن نصیحت‌های پشوتن که سازگار با اهدافش نیست، دست به دلیل‌تراشی زده و نجنگیدن با رستم را حکمی خلاف رأی یزدان و شهریار می‌شمارد.

چنین داد پاسخ ورا نامدار
 بدین گیتی اندر نکوهش بود
 دو گیتی به رستم نخواهم فروخت
 که گر من بیچم سر از شهریار
 همان پیش یزدان پژوهش بود
 کسی چشم دین رابه سوزن ندوخت
 (همان: ۳۳۸).

«افراد نگران و تحت فشار در برابر وجدان خود و دیگران، برای تسکین ناکامی‌ها و نارسایی‌ها، واخوردگی‌ها و عقب‌ماندگی‌های پر رنج خویش، به یکی از متداول‌ترین شیوه‌های دفاعی، یعنی دلیل‌تراشی متوسل می‌شوند و برای عملی که صورت گرفته و مخالف اصول اخلاقی بوده است، دلایلی عرضه می‌دارند تا خود را قانع سازند که عمل بدی انجام نگرفته و کاری مخالف اخلاق رخ نداده است و پیش از انجام این عمل نیز، بهانه‌هایی می‌آورند و آن را پیش خود ضروری و اخلاقی تشخیص داده و آن را خالی از اشکال می‌پندارند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۷۷). این دسته از دلیل‌تراشی‌ها و توجیه‌ها، به تکرار از اسفندیار دیده می‌شود. آنجا که رستم در پایان مهمانی اسفندیار دوباره زبان به نصیحت گشوده و او را از این هوس خام باز می‌دارد، اسفندیار باز دست به دامان دلیل‌قانع‌کننده خویش شده و مجدداً علت کارش را بازگو می‌کند.

همی خواهش او همه خوار داشت
 تو دانی که من سر ز فرمان شاه
 زبانی پر از تلخ گفتار داشت
 نتابم نه از بهر تخت و کلاه

بدو یابم لندر جهان خوب و زشت بدویست دوزخ بدو هم بهشت
(فردوسی، ج ۵: ۳۶۴).

اسفندیار به طور ناخودآگاه، هدف اصلی خود را پشت چنین دلایلی پنهان می‌کند و در واقع از این طریق، ندای درون را خاموش ساخته و جدانش را آسوده می‌سازد. دین برای شخص او بهترین پناهگاه است؛ چراکه اطاعت از فرمان پدر، در بستر دین کاری است پسندیده. از جهتی با این دلیل تراشی، گناه عملش را به طور غیرمستقیم به گردن پدر می‌اندازد و خود را تبرئه می‌کند. چنانکه در پاسخ به نصایح پشتون باز می‌گوید:

یکی پاسخ آوردش اسفندیار
چنین گفت کز مردم پاک‌دین
گر ایدونک دستور ایران تویی
همی خوب داری چنین راه را
همه رنج و تیمار ما باد گشت
که گوید که هر کو ز فرمان شاه
مرا چند گویی گنه‌کار شو
تو گویی و من خود چنین کی کنم
که بر گوشه گلستان رست خار
همانا نزیبید که گوید چنین
دل و گوش و چشم دلیران تویی
خرد را و آزدن شاه را
همان دین زردشت بی‌داد گشت
بییچد به دوزخ بود جایگاه
ز گفتار گشتاسب بیزار شو
که از رأی و فرمان او پی کنم
(همان: ۳۶۹).

از بارزترین فرافکنی‌های اسفندیار، هنگامی است که جسد دو پسرش را نزدش می‌آورند. او از اینکه پسرانش را قربانی هدف خود ساخته، احساس گناه می‌کند، اما با فرافکنی، این احساس را به پدر باز می‌گرداند.

چنین گفت پس با پشتون که خیز
که سودی نبینم ز خون ریختن
همه مرگ راییم برنا و پیر
به تابوت زرین و در مهد ساج
پیامی فرستاد نزد پدر
تو کشتی به آب اندر انداختی
چو تابوت نوش‌آذر و مهرنوش
به چرم لندراست گاو اسفندیار
بر این کشتگان آب چندان مریز
نشاید به مرگ اندر آویختن
به رفتن خرد بادمان دستگیر
فرستادشان زی خداوند تاج
که آن شاخ رای تو آمد به بر
ز رستم همی چاکری خواستی
ببینی تو در آز چندین مکوش
ندانم چه راند بدو روزگار
(همان: ۳۹۲ و ۳۹۳).

نصیحت کردن پدر، او را تسکین می‌بخشد و این آرامش خاطر را مرهون مکانیسم برون‌افکنی است. «اگر فردی بتواند احساس تقصیر و گناه را در فرد دیگر ایجاد نماید، حس تقصیر و گناه خودش را تقلیل خواهد داد. او سعی می‌کند اعمال و صفاتی نظیر دروغ‌گویی، کوچکی، نادرستی و بدکرداری را که در خود می‌یابد، به دیگران بیفکند و هنگامی که دیگران را بدرفتار می‌خواند، در اصل محتویات ناخودآگاه خود را منعکس می‌کند و به این وسیله روان خود را از این زشتی‌ها و اعمال که به صورت عقده درآمده و باعث اختلاف و بی‌نظمی در روان شده است، پالایش می‌دهد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۴۴).

از دیگر موارد دلیل تراشی و توجیه اسفندیار، زمانی است که برای بار آخر از رستم پند می‌شنود. نصیحتی که با هدفش هم‌سو نیست و خلاف مسیر رسیدن به پادشاهی است.

به رستم چنین گفت اسفندیار
 مرا گویی از راه یزدان بگرد
 که هر کو ز فرمان شاه جهان
 که تا چند گویی سخن نا بکار
 ز فرمان شاه جهان بان بگرد
 بگردد سرآید بدو بر زمان
 (فردوسی، ج ۵: ۴۱۰).

باید توجه داشت اسفندیار در سطح هوشیار، به گفته‌هایش ایمان دارد و آگاه نیست که این دست دلیل تراشی‌ها نوعی سازوکار دفاعی است. بخش «من» در وجود اسفندیار، به او قبولانده است که حقیقتاً به خاطر فرمان شاه و رضایت یزدان پاک به جنگ رستم آمده است. از آنجایی که این بخش مسئول است بین خواسته‌های درون و دنیای واقعی بیرون هماهنگی ایجاد کند، نمی‌تواند اجازه دهد حقایق پشت پرده، آشکارا خود را به سطح هوشیار برسانند. از این رو وجود چنین دلایلی را بر حق می‌داند و روان را از پریشانی حفظ می‌کند. «جبران تهاجمی که می‌توان آن را جبران انتقامی نام نهاد، ما را وادار می‌کند بر اثر عیوب خود از دیگران انتقام بگیریم که گاهی شکل شوم و حزن‌انگیزی به خود می‌گیرد. چنین انتقامی فرد را به انتحار سوق می‌دهد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۶۴).

اسفندیار در لحظات پایانی عمر، برای دور کردن حس پشیمانی و حسرت سعی می‌کند نقش قربانی را ایفا کند و برای پشوتن گریان از حق بودن مرگ و از امید ورود به بهشت سخن می‌راند.

چنین گفت پردهانش اسفندیار
 مکن خوبشتن پیش من بر تباه
 تن کشته را خاک باشد نهال
 فراوان بکوشیدم اندر جهان
 که تا رای یزدان به جای آورم
 به مردی مرا پور دستان نکشت
 بدین چوب شد روزگارم به سر
 فسون‌ها و نیرنگ‌ها زال ساخت
 که ای مرد دانای به‌روزگار
 چنین بود بهر من از تاج و گاه
 تو از کشتن من بدین سان منال...
 چه در آشکار و چه اندر نهان
 خرد را به دین رهنمای آورم...
 نگه کن بدین گز که دارم به مشت
 ز سیمرغ وز رستم چاره‌گر
 که اروند و بندجهان او شناخت
 (همان: ۴۱۵ تا ۴۱۷).

«من» اسفندیار در این هنگام برای نگاه‌داشت سلامت روان، برای آخرین بار از مکانیسم فرافکنی سود می‌جوید و گناه مرگ خویش را به گردن پدر می‌لندازد. او با این کار درواقع انتقام خویش را از پدر می‌ستاند و یادآور می‌شود مرگ به سراغ همگان می‌رود و پیغام می‌رساند در قیامت منتظر گشتاسب خواهد بود و در ادامه گناه پدر را به مادر و خواهرانش نیز گوش زد می‌کند.

چنین گفت با رستم اسفندیار
 بهانه تو بودی پدر بد زمان
 بکوشید تا لشکر و تاج و گنج
 چنین گفت پس با پشوتن که من
 چو رفتی به ایران پدر را بگوی
 به پیش سران پندها دادیم
 کنون زین سخن یافتی کام دل
 که از تو ندیدم بد روزگار...
 نه رستم نه سیمرغ و تیر و کمان...
 بدو ماند و من بماندم به رنج...
 نجویم زین جهان جز کفن...
 که چون کام یابی بهانه مجوی...
 نهلانی به کشتن فرستادیم
 بیارای و بنشین به آرام دل

چو ایمن شدی مرگ را دور کن
تو را تخت و سختی و کوشش مرا
مشو ایمن از گنج و تاج و سپاه
چو آیی به هم پیش داور شویم
بگوئید بدان پر هنر بخردان
ز تاج پدر بر سرم بد رسید
فرستادم اینک به نزدیک او
به ایوان شاهی یکی سور کن
تو را نام تابوت و پوشش مرا...
روانم تو را چشم دارد به راه
بگوئیم و گفتار او بشنویم...
که پدرود باشید تا جاودان
در گنج را جان من شد کلید
که شرم آورد جان تاریک او
(فردوسی، ج ۵: ۴۱۹ تا ۴۲۳).

همان‌طور که از فحوای کلام اسفندیار برمی‌آید، در لحظات آخر مجموعه‌ای از مکانیسم‌ها را به کار گرفته تا اندوه نرسیدن به تاج و تخت را از خود دور سازد. گاه پای سرنوشت را به میان می‌کشد و گاه بی‌عدالتی و بدعهدی پدر را. به این ترتیب خود را قانع می‌سازد که قربانی زیاده‌خواهی پدر شده و چون باور دارد خود پاک‌دین بوده است، در دنیایی دیگر بر پدر غلبه می‌یابد و داد از او می‌ستاند.

۴-۳. مکانیسم جبران

فروید در مورد جبران می‌گوید که جبران یا تلافی، وسیله‌ای است که روان شخص برای پوشش گذاشتن کمبودها و مشکلاتش به کار می‌بندد و از این طریق در وجود فرد، تعادلی برقرار می‌سازد که پیش از جبران وجود نداشته و یا از بین رفته بوده است. (فروید، ۱۳۹۲: ۳۲).

در داستان رستم و اسفندیار، به‌کارگیری انواع مکانیسم دفاعی جبران از طرف اسفندیار فراوان دیده می‌شود. برای نمونه پس از بازگشتن بهمن از نزد رستم، اسفندیار که خشمگین از عملکرد پسرش است، رفتاری تحقیرآمیز در پیش می‌گیرد.

ز بهمن بر آشفست اسفندیار
بدو گفت کز مردم سرفراز
وگر کودکان را به کاری بزرگ
تو گردن کشان را کجا دیده‌ای
که رستم همی پیر جنگی کنی
ورا بر سر انجمن کرد خوار
نزیبید که با زن نشیند فراز
فرستی نباشد دلیر و سترگ
که آواز روباه ننشیده‌ای
دل نامور انجمن بشکنی
(فردوسی، ج ۵: ۳۳۰).

«افراد برای جبران شکست و پوشاندن عیب خود، گاه به سرزنش دیگران می‌پردازند و به این طریق حرمت ذات خود را در نظر خویش حفظ می‌کنند. اگر فرد نتوانسته باشد در اثر فقدان معلومات یا توانایی فنی لازم به شغلی دسترسی یا آن را تصاحب کند، برای جبران این شکست قدر مقام، شغل یا ارزش کسی را که آن مقام را اشغال کرده است، پایین می‌آورد و دربارهٔ پوچ بودن آن شغل، داد سخن می‌دهد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۵۵).

چون بهمن نتوانست وظیفه‌ای را که پدر به او محول کرده بود انجام دهد، از جانب وی مورد تحقیر قرار می‌گیرد و کودک خوانده می‌شود. نیز اسفندیار در بیشتر مواردی که قصد آغاز سخن با رستم را دارد، خنده‌ای چاشنی کارش می‌کند که شاید نشانی از تحقیر باشد.

خروشید کای فرخ اسفندیار
 چو بشنید اسفندیار این سخن
 بخنیدید و گفت اینک آراستم
 به بالا ز رستم همی رفت خون
 بخنیدید چون دیدش اسفندیار
 چرا گم شد آن نیروی پیر مست
 کجا رفت آن مردی و گرز تو
 گریزان به بالا چرا بر شدی
 چرا پیل جنگی چو روباه گشت
 تو آئی که دیو از تو گریان شدی

هماوردت آمد برآرای کار
 از آن شیر پرخاشجوی کهن
 بدانگه که از خواب برخاستم...
 بشد سست و لرزان که بیستون
 بدو گفت کای رستم نامدار
 ز پیکان چرا پیر جنگی بخت
 به رزم اندرون فره و برز تو
 چو آواز شیر ژیان بشندی
 ز رزمت چنین دست کوتاه گشت
 دد از تف تیغ تو بریان شدی
 (فردوسی، ج ۵: ۳۸۸).

اسفندیار دو مرتبه از طریق عمل، رستم را تحقیر می کند. نخست وقتی که خرامی را برای دعوت به ایوان رستم نمی فرستد و دوم زمانی که می خواهد رستم را سمت چپ بنشانند.

به دست چپ خویش بر جای کرد
 جهان دیده گفت این نه جای من است

ز رستم همی مجلس آرای کرد
 به جایی نشینم که رای من است
 (همان: ۳۴۳).

مکانیسم جبران به گونه ای است که فرد برای پس زدن حس ناکامی و حقارت خویش، حاضر است به هر نحو ممکن این حس را از ضمیر آگاه خویش دور کند و تحقیر، ساده ترین ابزاری است که برای پوشاندن حقارت، کارآمد بوده و می تواند جبران ناکامی ها ترس ها و یا حرص های درونی باشد. «وقتی شخص نمی تواند برتری خود را ثابت کند، برای بالا بردن سطح ارزشی که خود برای خویشتن قائل است، دیگران را بی ارزش می سازد و پایین می آورد. به خصوص کسانی را که به او شک می کنند و یا نسبت به آنها کدورتی در دل دارد و همواره در کمین رفتار و جزئیات زندگی آنهاست و اگر کوچک ترین خطایی از آنها سر بزند، آن را با تمسخر بزرگ می کند و در برابر دیگران، آنان را مورد استهزا قرار می دهد. گاهی حتی اگر این افراد هیچ عیب و نقصی هم نداشته باشند، برای آنها عیوبی می تراشد و اینجاست که دیگر زبان بهتان و افترا باز می شود» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۵۵). از این رو، اسفندیار بارزترین رفتار تحقیرآمیزش را در خوارداشتن نژاد رستم، از خود نشان می دهد.

چنین گفت با رستم اسفندیار
 من ایدون شنیدستم از بخردان
 از آن برگذشته نیاکان تو
 که دستان بدگوهر دیو زاد

که ای نیکدل مهتر نامدار
 بزرگان و بیداردل موبدان
 سر افراز و دین دار و پاکان تو
 به گیتی فزونی ندارد نژاد...
 (همان، ۳۴۴).

و بعد به خوار کردن زال می پردازد:
 بردش به جایی که بودش کنام
 اگرچند سیمرغ ناهار بود
 بینداختش پس به پیش کنام

ز دستان مر او را خورش بود کام
 تن زال پیش اندرش خوار بود
 به دیدار او کس نبد شادکام...

پذیرفت سامش ز بی بچگی
خجسته بزرگان و شاهان من
ورا برکشیدند و دادند چیز
ز نادانی و دیوی و قرچگی...
نیای من و نیک خواهان من
فراوان بر این سال بگذشت نیز
(فردوسی، ج ۵: ۳۴۴ و ۳۴۵).

«به عقیده اکثر روان‌شناسان و روان‌کاوان، منشأ اصلی تکبر و نخوت، یک نوع پستی و حقارت است که متکبر در ضمیر خود احساس می‌کند. شخصیت متکبر می‌خواهد به این وسیله بر دیگران مسلط گردد و آنان را تحت نفوذ و جلال و جبروت خود درآورد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۵۵). وقتی رستم مهمان اسفندیار می‌شود، دو پهلوان مدام برای هم رجز می‌خوانند. اسفندیار گاه از تحقیر رستم و گاه در ستایش کارها و نژاد خود سخن می‌گوید.

ز رستم چو اسفندیار این شنید
کنون کارهایی که من کرده‌ام
نخستین کمربستم از بهر دین
نژاد من از تخم گشتاسب است
پشین بود از تخمه کی‌قباد
همی رو چنین تا فریدون شاه
هرآن کس که رفت از پی دین به چین
از آن پس که ما را بگفت گرز
به لهراسب از بند من بد رسید
بیاورد جاماسب آهنگران
همان کار آهنگران دیر بود
دل‌تنگ شد بانگشان برزدم
برافراختم سر ز جای نشست
گریزان شد ارجاسب از پیش من
شنیدی که در هفت‌خوان پیش من
به چاره به رویین دژ اندر شدم
بجستم همه کین ایرانیان
به توران و چین آنچ من کرده‌ام
همانا ندیدست گور از پلنگ
بخندید و شادان دلش بردمید...
ز گردن کشان سر بر آورده‌ام
تهی کردم از بت‌پرستان زمین...
که گشتاسب از تخم لهراسب است...
خردمند شاهی دلش پر ز داد
که شاه جهان بود و زیبای گاه...
بکردند زان پس بر او آفرین
ببستم پدر دور کردم ز بزم
شد از ترک روی زمین ناپدید
که ما را گشاید ز بند گران
مرا دل بر آهنگشان شیر بود
تن از دست آهنگران بستدم
غل و بند بر هم شکستم به دست
بر آن سان یکی نامدار انجمن...
چه آمد ز شیران وز اهرمن
جهانی بر آن گونه بر هم زد
به خون بزرگان ببستم میان
همان رنج و سختی که من برده‌ام
نه از شصت ملاح کام نهنگ
(فردوسی، ج ۵: ۳۴۹ تا ۳۵۲).

شاید آن حقارتی که اسفندیار در ضمیر خود احساس می‌کند، همان نرسیدن به تاج و تخت باشد. قدرتی که برای به دست آوردنش زحمت‌ها کشیده و هنوز قادر به تصاحبش نشده است. از این رو «من» تلاش می‌کند با برشمردن مواردی که جزو نقاط قوت به شمار می‌آید، از حس حقارت کاسته و سلامت روان را از فروپاشی حفظ کند.

۳-۵. مکانیسم گریز

«گریز یکی از متداول ترین و رایج ترین واکنش های منفی دفاعی است. هنگام برخورد با مشکلات و نگرانی ها، بسیاری از افراد به وسایل گوناگون حتی المقدور از آن می گریزند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۲۰). فرار از مشکلات و یا پاک کردن صورت مسأله، ساده ترین راه جلوگیری از تشویش و اضطراب های درونی است. اگر فرد توان حل تناقض پیش آمده از مواجهه خواست درونی با موقعیت بیرونی را نداشته باشد، سعی می کند به هر طریق ممکن از مشکل بگریزد و خود را خلاص کند.

در بخش های ابتدایی داستان، آنجا که اسفندیار قصد حرکت به سوی گنبدان می کند در سفر، با دیدن شتری که پیشاپیش کاروان بر زمین خوابیده و برنمی خیزد، بددل می شود (فردوسی، ج ۵: ۳۰۹). وقوع این ماجرا، اسفندیار را مضطرب می سازد و قصد خویش را شوم می پندارد، اما چون رسیدن به تاج و تخت هدف اوست، دستور بریدن سر شتر را می دهد و با پاک کردن صورت مسأله می خواهد خود را از نگرانی ناشی از شومی سفر برهاند.

جهان جوی را آن بد آمد به فال	بفرمود کش سر ببرند و یال
بدان تا بدو بازگردد بدی	نباشد بجز فره ایزدی
بریدند پرخاشجویان سرش	بدو بازگشت آن زمان اخترش
غمی گشت زان اشتر اسفندیار	گرفت آن زمان اختر شوم خوار
چنین گفت کان کس که پیروز گشت	سر بخت او گیتی افروز گشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود	لب مرد باید که خندان بود...
به رامش دل خویشتن شاد کرد	دل رادمردان پراز یاد کرد

(فردوسی، ج ۵: ۳۰۹ و ۳۱۰).

اسفندیار نمی خواهد شومی را بپذیرد. پس سعی می کند به نوعی از آن بگریزد. او با این فکر که می تواند با کشتن شتر، شومی را به او انتقال دهد، خود را از اضطراب در امان نگاه می دارد و بعد به باده گساری می نشیند. «مردمان به یاری باده گساری، مصرف مواد مخدر، افراط در شهوت رانی و گزافه گویی، فریب و توصل به توطئه چینی و تهدید و ده ها نوع دیگر می کوشند تا رنج ناکامی ها را فراموش نمایند. می گسار آن همه به خاطر تفریح به می خوارگی نمی پردازند بلکه گروهی نیز به خاطر فراموشی و گریز از احساس تنهایی و رنج، به جام باده پناهنده می شوند تا با خیال خود دمی از وسوسه عقل و رنج حیات و ناکامی ها در عرصه ذهن رهایی یابند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۲۰ و ۱۲۳).

مکانیسم گریز قدرت بسیاری دارد. بویژه چون به صورت ناخودآگاه انجام می گیرد، گویا حلقه ای به گردن قربانی خود انداخته او را به هر طرف که می خواهد می کشاند. این مکانیسم تلاش بیهوده ای است برای نجات از زهر ناکامی و البته مانند دیگر مکانیسم ها، بیشتر ناخواسته و ناآگاهانه انجام می پذیرد.

۳-۶. مکانیسم جابه جایی

«مکانیسم جابه جایی گاهی اوقات ارزشمند است؛ زیرا شخص را قادر می سازد تا ناراحتی های عاطفی را، بی آنکه متوجه اصل مبدل آن شود، بر سر شخص بی طرفی خالی کند، و به این طریق، از خطر از دست دادن روابط نیکو و انتقام احتمالی از مبدل ناراحتی که معمولاً شخص قوی تری است، اجتناب کند. در اغلب نمونه ها،

جابه‌جایی با سر کوفتن همراه است. بخصوص هر جا که خصومت متوجه یک شخص محبوب باشد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۰۸).

در ابتدای داستان، خشم تند و ناگهانی اسفندیار به مادر، نوعی جابه‌جاسازی است که «من» او برای جلوگیری از درگیری شدید با پادشاه که نیروی قوی‌تری نسبت به مادر است، انجام داده و باعث شده تکانه‌های شدید از راهی دیگر تخلیه شوند.

چنین گفت با مادر اسفندیار	که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی	چو گویی سخن بازیابی به کوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن	که هرگز نبینی زنی رایزن

(فردوسی، ج ۵: ۲۹۴ و ۲۹۵).

جالب اینکه اسفندیار در برخورد با بهمن که شخصی ضعیف‌تر از اوست نیز تقریباً همین برخورد را دارد. آن هنگام که از پاسخ منفی رستم نسبت به درخواستش از زبان بهمن آگاه می‌شود.

ز بهمن برآشفت اسفندیار	ورا بر سر انجمن کرد خوار
بدوگفت کز مردم سرفراز	نزیبید که با زن نشیند به راز
وگر کودکان را به کاری بزرگ	فرستی نباشد دلیر و سترگ

(همان: ۳۰۹).

حال آنکه با دقت در رفتار و منش و شخصیت اسفندیار بخوبی معلوم می‌شود که عامل اصلی خشم او بهمن نیست، بلکه رستم و رفتار او وی را خشمگین کرده است. اما چون رستم، قدرتمندتر از بهمن است، ناچار خشم خود را بر سر فرد ضعیف خالی می‌کند.

فروید معتقد است که شخص در جابه‌جایی هرگز از موضوع هدف اصلی خود، صرف نظر نمی‌کند، بلکه شخص در موضوع جانشینی همیشه تمایل شدید خود را جستجو می‌کند. این کیفیت مبین آن است که انرژی روانی یا حالت عاطفی انسان قابل جابه‌جا شدن است. به این معنا که از موضوعی به موضوع دیگر منتقل می‌شود. اما باید دانست، گرچه به ظاهر، این انتقال صورت گرفته ولی تنها هدف ظاهری تغییر کرده است و ماهیت نیرو یا احساس روانی، بدون تغییر می‌ماند (احمدوند، ۱۳۶۸: ۹۹).

این مطلب بیانگر موضوعی است که در اسفندیار دیده می‌شود. هرچند او خشم خود را جابه‌جا و بر سر دیگری خالی کرده است، اما هرگز خشم اصلی و دیرین خود را رها نمی‌کند. «تمایلات عصیانی علیه والدین ممکن است آن قدر شدید باشد که فرد نتواند آنها را به شعور روشن خود جای دهد. لاجرم این امیال ناخودآگاه به فرد دیگری که از برخی جهات شباهتی به پدر و مادر دارد، منتقل می‌شود. در این مورد با آنکه هدف تغییر کرده، تمایلات خصمنانه ثابت می‌مانند. در انتخاب موضوعی که هدف جابه‌جایی قرار می‌گیرد، بسیاری از عوامل، از جمله درجه شباهت بین موضوع اصلی و موضوع جانشین شده و ارتباط‌های سمبلیکی که ممکن است بین دو موضوع باشد، حائز اهمیت است» (همان: ۹۹).

خشم اصلی و محوری اسفندیار متوجه پدرش، گشتاسب است. از این‌رو خواهان برکناری و تکیه زدن بر مسند اوست. پدر که از خشم و خواست پسر آگاه است چون نمی‌خواهد به خواستش تن دردهد، به بهانه‌ای او را راهی سیستان می‌کند. اسفندیار دلیل بهانه‌جویی‌های پدر را می‌داند، اما جایگاه گشتاسب، به او اجازه نمی‌دهد خشم خود را نسبت به پدرش آشکار سازد. از این‌رو طی فرایند و سازوکار جابه‌جایی خشمش را به

شبهه‌ترین کس به پدر، انتقال می‌دهد. رستم از جهاتی به گشتاسب شباهت دارد. هر دو قدرتمند هستند. یکی تاجدار است و دیگری تاج‌بخش. هر دو دارای جایگاهی اجتماعی هستند. هر دو پیرند. یکی حکم پدری دارد و دیگری در حکم پدر. در نتیجه اسفندیار خشم خود را روی هدفی جابه‌جا کرده است که بی‌شباهت به هدف واقعی و درونیش نیست و از طرف دیگر، کنار زدن هر دو مانع، برابر است با رسیدن به مقصد نهایی یعنی نشستن بر مسند پادشاهی.

۳-۷. واکنش‌سازی

«یکی دیگر از مکانیسم‌های دفاعی، واکنش‌سازی است که به اسامی دیگری نظیر وانمودسازی، عکس‌العمل‌سازی، کمال مطلوب‌سازی، تشکل واکنش نیز، به کار برده شده است. به کمک این مکانیسم در فرد خصوصیات خلقی و رفتاری خاصی پدید می‌آید که معمولاً نقطه‌ی مقابل تمایلات درونی شخص است و به عبارت دیگر، سرکوبی آرزوها و خواست‌های خطرناک و ایجاد خودآگاهانه آرزوها و خواست‌هایی که کاملاً با آنها مغایرت دارد و همچنین بیان مطالب و ابراز علایقی که با امیال و علایق درونی و ناخودآگاه فرد تضاد دارد، به واکنش‌سازی موسوم است» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۹۰).

اگر از منظر این مکانیسم به رفتارها و گفتارهای اسفندیار توجه شود، شاید بتوان همه‌ی مواردی که درباره‌ی فرمان‌برداری از پدر به زبان می‌آورد، گونه‌ای وانمودسازی تلقی کرد. «من» اسفندیار نمی‌تواند به‌طور آشکارا وجود خشم به پدر را بروز دهد. این بخش ناچار است بین احساسات بی‌پرده‌ی ضمیر ناخودآگاه و دنیای سرشار از مقررات و عرف جامعه‌ی بشری، تعادل برقرار سازد، از این‌رو خشم از پدر، به نمایش فرمان‌برداری از او تبدیل می‌شود. درواقع اسفندیار به‌طور ناخودآگاه وانمود می‌کند باید از پدر فرمان‌برداری کند و مطیع او باشد. تعاریف گاه و بی‌گاه اسفندیار از رستم نیز، از دیگر نمونه‌های وانمودسازی است. اسفندیار با تأکید بر بی‌گناهی رستم و ستایش او، به‌طور ناهوشیار تلاش می‌کند تا نشان دهد کینه‌ای از رستم در دل ندارد و درواقع ناخواسته مجبور به جنگ با او شده است. این وانمودسازی به اسفندیار کمک می‌کند تا خشم و خواست درونی کنار زدن رستم، بخش آگاه ضمیرش را کمتر آزار دهد.

۴. نتیجه‌گیری

یکی از بارزترین ویژگی مکانیسم‌های دفاعی روان، سیالیت و درهم‌تنیدگی آنهاست؛ به عبارت دیگر برخی مواقع نمی‌توان به‌طور قطع یک رفتار را به یک مکانیسم خاص نسبت داد. هرچه بررسی‌ها عمیق‌تر می‌شود، تراکم مکانیسم‌های به کار رفته در بروز یک رفتار و گفتار نیز بیشتر می‌گردد و این ناشی از خصوصیات سازوکارهای دفاعی روان است.

مطالعه‌ی انجام شده نشان می‌دهد که اسفندیار نیز مانند دیگر انسان‌ها دارای خواست، آرزو، احساس و به‌طور کلی صاحب زندگی است. از طرف دیگر، بررسی مکانیسم‌ها گویای این حقیقت است که انسان زنده برای تعامل و ادامه‌ی زندگی در اجتماع، ناخودآگاه ناچار به استفاده از سازوکارهایی است که بتواند تعادل روانی خود را حفظ کند.

وجود برخی عقده‌ها و خواست‌ها در ضمیر ناخودآگاه اسفندیار، منجر به بروز گونه‌ای از رفتار و گفتارهایی از جانب او شد که در نگاه نخست، عادی و توجیه شده به نظر می‌رسند، اما پس از بررسی بیشتر و با در نظر

گرفتن نظریات روان‌کاوانه و مکانیسم‌های دفاعی روان، می‌توان به لایه‌های زیرین و دلایل نهفته و اصلی رفتارهای اسفندیار پی برد. اعمال و گفته‌هایی که ریشه در خواست‌های ضمیر ناخودآگاه وی دارند و طی پروسه‌ای روانی و غیر ارادی به رفتاری معقول بدل شده و بروز یافته‌اند.

شایان ذکر است بروز رفتار یا کرداری خاص، ناشی از موقعیت پیش آمده برای فرد است. در نتیجه نباید از نظر دور داشت که نقش گشتاسب به‌عنوان پدر، کتایون به‌عنوان مادر، بهمن به‌عنوان پسر، پشتون به‌عنوان دستور و رستم به‌عنوان مانع، اهمیت بالایی در پیدایش اعمال و گفتار اسفندیار دارند. به هر روی محتویات ذهن اسفندیار نیز، سرشار از خواست‌هایی همچون تکیه بر مسند پادشاهی است، اما موانع بیرونی مانند احترام به جایگاه پدر از نظر دینی، خوش‌نامی و قدرت رستم و زشتی بستن دست و پای او، سدی بر راه تحقق آرزوی درونی اسفندیار محسوب می‌شود و «من» او برای حفاظت از خود، ناچار به استفاده از سازوکارهای دفاعی روان می‌گردد.

فردوسی با توصیف جزئی‌ترین وقایع و گفتگوها، این فرصت را در اختیار مخاطب قرار داده که با دقت نظر و مطالعه عمیق، بتوان به لایه‌های زیرین شخصیت‌ها و دنیای درون و ذهن و خواسته‌های آنان پی برد. فراهم ساختن چنین فرصتی در واقع به شناخت انسان ژرفا می‌بخشد و سبب می‌شود مخاطب از برداشت سطحی برکنار بماند. بررسی مکانیسم‌های دفاعی به کار گرفته شده از سوی اسفندیار، ذهن پیچیده، خواست‌های حقیقی و گره‌های ناگشوده شده در ضمیر ناخودآگاه وی را نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که هیچ یک از اعمال و گفتار این پهلوان، بی‌دلیل و علت نبوده است و رفتارهای دوگانه او نسبت به گشتاسب که گاه از وی خشمناک گشته و درصدد براندازی او برمی‌آید و گاه به او اظهار اطاعت و فرمان‌برداری می‌کند، ارتباطی به وجود عقده ادیپ در ضمیر ناخودآگاه وی ندارد. همچنین دلیل پافشاریش برای جنگ با رستم و اهمیت ندادن به نصیحت‌های مشفقانه اطرافیان، ناشی از پیچیدگی‌های روانی اسفندیار و بهره‌مندی روان او از سازوکارهای دفاعی، نظیر مکانیسم‌های جبران، گریز، توجیه و... بوده است.

منابع و مأخذ

- احمدوند، محمدعلی. (۱۳۶۸)، مکانیسم‌های دفاعی روان، تهران: بامداد.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۲)، گفتمان نقد، تهران: روزنگار.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱)، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- ساعت‌چی، محمود. (۱۳۷۹)، نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران: ویرایش.
- شارف، ریچارد آس. (۱۳۸۱)، نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره، ترجمه مهرداد فیروز بخت، تهران: رسا.
- شفیع آبادی، عبدا... و غلامرضا ناصری. (۱۳۸۶)، نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران: مرکز دانشگاهی.
- شولتز، دوان پی و سیدنی آلن. (۱۳۸۶)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.
- صفا، ذبیح ا... (۱۳۵۲)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- صناعی، محمود. (۱۳۴۸)، «متن سخنرانی دکتر صناعی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران»، یه شماره ۱، موسسه دانشکده روان‌شناسی و علوم انسانی.

- صنعتی، محمد. (۱۳۸۲)، تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز. فردوسی، ابولقاسم. (۱۳۹۱)، شاهنامه، جلد پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ چهارم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فروید، زیگموند. (۱۳۹۲)، مکانیسم‌های دفاعی روان، مترجمان حبیب گوهری راد و محمد جوادی، چاپ پنجم، تهران: رادمهر.
- کان دی ویس، رابرت و همکاران. (۱۳۸۳)، نقد ادبی نو (مجموعه مقالات)، مترجمان هلاله لاجوردی و همکاران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کریمی، یوسف. (۱۳۸۷)، روان‌شناسی شخصیت، چاپ دوازدهم، تهران: ویرایش.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، تهران: علمی و فرهنگی.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۰)، عناصر داستان، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- نلدکه، تئودور. (۱۳۲۷)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.